

# تطور فقه شیع

گفتاری در باب فقه و تطورات تاریخی آن

دکتر مظفر نامدار

اشاره

هرگاه سخن از فقه و فقاهاست و هر جا از فقیه سخن رانده می‌شود، باید زمین و زمانش را دانست و بی‌محابا در باب او و آرائش قضاوت نمود. چه، بسیاری از فقها در بسیاری موارد بستگی و وثیقی با زمانه‌شان دارند. تاریخ فقه، به یک معنا، تاریخ پاسخ به پرسش‌های حیات انسان‌های دین‌دار و دین‌مدار است. اما آیا می‌توان برای فقه و فقاها مسیری تاریخی و تطوری زمانی تعریف کرد و آن را بر حسب گذرش در مسیر زمان بازشناخت؟ و آیا می‌توان مدلی مفهومی برای نگریستن به آن یافت؟ آیا می‌توان این تطورها را تطوری تفکیکی و یا مرحله‌ای دانست؟ و... دکتر مظفر نامدار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در گفتاری به این سوالات پاسخ گفته است.

## تطور فقه و تقسیم‌بندی‌های مرسوم

تقسیم فقه به فقه سیاسی و فقه غیر سیاسی یک تقسیم‌بندی ذهنی است. آنچه در خارج وجود دارد و تاریخی هم هست، همین فرآیندی است که فقه را با تمام بالندگی‌هایش در ادوار مختلف به دوران ما رسانده است. همین فقه، پویایی و بالندگی خود را در هر دوره‌ای نسبت به موضوعاتی که باید بدان پاسخ گوید، نشان داده است و فضای زندگی مسلمانان را در هر عصری با مسائل متنوع همان عصر نگهداری کرده است. کسانی که تقسیم‌بندی‌های تاریخی فقه را حقیقی می‌دانند، دوره‌ای را به ما نشان دهند که مسئله‌ای از مسائل زمان به فقیه اهاله شده باشد و فقیه از پاسخ بدان شانه خالی کرده باشد. آنچه فقه و فقیه را از عنصر زمان و مکان خارج می‌کند، این است که فقیه نتواند فضای زندگی مسلمانان در آن دوره را نسبت به «زبان زمان» و «مسائل مبتلابه»، با تمام توان نگهداری کند. فقه خودش بذاته تقسیم به سیاسی و غیر سیاسی نمی‌شود؛ این ما هستیم که به تناسب پاسخ‌های فقیه به مسائل، آن را تقسیم به سیاسی و غیر سیاسی می‌کنیم. اگر از این زاویه به فرآیند تحولات فقه در دستگاه معرفت‌شناسی شیعه نگاه کنیم، می‌توان گفت که در قرن اخیر پرسش‌هایی که ماهیت اجتماعی و سیاسی عمیق‌تری دارند، بیشتر در معرض پرسش‌ها و پاسخ‌های فقه قرار گرفته است. به تناسب همین پرسش‌ها و پاسخ‌هاست که تصور می‌شود ما دو یا چند فقه داریم که یکی از آن‌ها فقه سیاسی است.

البته نباید از این واقعیت نیز غفلت کرد که آگاهی فقیه از مسائل زمان و درک عمیق و دقیقی که از متون و منابع فقهی دارد، عمیقاً بر نوع و کیفیت پاسخ‌ها تأثیر گزار است و همین مسئله می‌تواند موجب مکتب‌های فقهی نیز باشد. بنابراین می‌توان هر دو دیدگاه را به نوعی درست دانست و تعارضی بین این دو دیدگاه ندید. در دوران معاصر و مخصوصاً در ماهیت امر سیاسی سه مکتب فقهی مهم وجود دارد: مکتب

فقهی سامرا که پایه‌گذار آن میرزای شیرازی<sup>(۱)</sup> است؛ مکتب فقهی نجف که پایه‌گذار آن مرحوم آخوند خراسانی<sup>(۲)</sup> بود و مکتب قم که پایه‌گذار آن امام خمینی<sup>(۳)</sup> بود. در کتاب «ریاضی بر مبانی مکتب‌های سیاسی شیعه» مبانی این سه مکتب را اجمالاً تبیین کرده‌ام. می‌توان گفت که در میان این سه مکتب، عمق، دقت و گستره‌ی مشرب امام خمینی<sup>(۳)</sup> در حوزه‌ی سیاست به هیچ وجه با دو مکتب دیگر قابل مقایسه نیست. امام خمینی<sup>(۳)</sup> بنیادهای نگاه فقه شیعه به حوزه‌ی سیاست را دگرگون کرد و آن را از یک طرف با آموزه‌های انهمی معصومین<sup>(۴)</sup> و متون اصلی ما پیوند زد و از طرف دیگر جذباتی در الگوی نظریه و نظام سیاسی این مکتب ایجاد کرد که حتی برای جنبش‌های اجتماعی نوین نیز قابل تامل است و این در هیچ دوره‌ای از ادوار فقه قابل رویت نیست. مکتب قم یک کار بزرگ دیگر نیز انجام داد و آن این بود که پیوند تاریخی متون فقهی و فقه را برای اثبات خود، نه تنها کسسته نکرد بلکه پشتوانه‌ی تاریخی مکتب خود را از طریق متون فقهی و فقه‌ها به فقه سنتی گره زد.

## چگونگی تطور فقه شیعه

تحول فقهی در میان فقهای عظیم‌الشان شیعه «تفکیکی»، «مرتب‌های» و یا «مرحله‌ای» نیست که تقسیم‌بندی‌هایی ناموجه ارائه دهد؛ مثل بعضی‌ها که این تطورها را به مراحل متفاوتی مثل: مرحله‌ی عصر شکوفایی فقه خصوصی؛ مرحله‌ی عصر سلطنت و ولایت؛ مرحله‌ی عصر مشروطیت و نظارت و در نهایت مرحله‌ی عصر جمهوری اسلامی تقسیم می‌کنند. به نظر می‌رسد تطور فقه شیعه تطور اشتدادی است. منظور از تطور اشتدادی این است که فقه در فرآیند تطور خود در هر دوره به مرتبه‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌توان با تکیه بر مسائل مرتبه‌ی قبل این مرتبه‌ی جدید را تعریف کرد و یا به مسائل این دوره پاسخ گفت. این بدان معنا نیست که در مرتبه‌ی جدید دیگر نیازی به مبادی اولیه و اصول موضوعه فقه گذشته نیست و باید آن‌ها را به کنار نهیم و دنبال مبانی جدید بگردیم. این آغاز انحراف از فقه جواهری شیعه است که امام خمینی<sup>(۳)</sup> شدیداً حوزه‌های علمیه را از آن نهی فرمودند. در تطور اشتدادی فقه از مرتبه‌ای به مرتبه‌ی دیگر می‌رود؛ آنچه مهم است و فقیه باید بدان توجه داشته باشد، این است که در مرتبه‌ی جدید ممکن است نتوان فقه را با مفاهیم مرتبه‌ی قبلی تعریف و تبیین کرد و مسائل را با آن حل نمود.

در رابطه با مفهوم هویت و فهم مولفه‌های آن نیز بعضاً چنین اشتباهی صورت می‌گیرد؛ بنابر این عده‌ای هویت را تفکیکی، عده‌ای انباری، عده‌ای رودخانه‌ای و عده‌ای لایه‌ای می‌بینند؛ در حالی که هویت نیز تطور اشتدادی دارد و وقتی

دو نگاه

آگاهی فقیه از مسائل زمان و درک عمیق و دقیقی که از متون و منابع فقهی دارد، عمیقاً بر نوع و کیفیت پاسخ‌ها تأثیر گزار است و همین مسئله می‌تواند موجب مکتب‌های فقهی نیز باشد

از مرتبه‌ای به مرتبه‌ی دیگر رسید، دیگر نمی‌توان با مفاهیم و مولفه‌های مرتبه‌ی قبلی، مرتبه‌ی جدید را تعریف کرد. زمانی هویت با مولفه‌ی زبان، زمانی با مولفه‌ی سرزمین و... تعریف می‌شد؛ اما الان در عین حالی که این مولفه‌ها ارزشمند هستند و هیچ‌گاه از مبانی فهم هویت خارج شوند، ولی دیگر نمی‌توان هویت را به تنهایی با این مولفه‌ها تعریف کرد.

فقه در حوزه‌ی سیاست و اجتماع این‌گونه است. زمانی با مولفه‌های فردی، زمانی با مولفه‌های امور شرعی‌عامه، زمانی با امور عرفیه‌ی عامه، زمانی با مبانی تصدی امور حسبیه و غیره تعریف می‌شد ولی در یک قرن اخیر دیگر نمی‌توان با امور مذکور فقه شیعه را تعریف کرد. میرزای شیرازی<sup>(۶)</sup> در جنبش تحریم با توسیع مباحث تصدی فقیه در امور عرفیه‌ی عامه و امام خمینی<sup>(۷)</sup> با ابتنای نظام سیاسی بر مبادی فقه شیعه تعاریف گذشته را دگرگون کردند.

بنابراین ادعای فقه آن نیست که دوره‌ها ذاتی آن هستند؛ بلکه این ما هستیم که با مطالعه‌ی تاریخ این فرآیند، چنین دسته‌بندی‌هایی را انجام می‌دهیم. به‌عنوان مثال اگر همان دورانی را که عده‌ای تحت عنوان مرحله‌ی اول تطور فقه سیاسی عصر شکوفایی فقه خصوصی نامیده‌اند و گفته‌اند که آغاز آن اوایل قرن چهارم هجری است و عدم عنایت به فقه عمومی، مسائل سیاسی و حقوق اساسی را ویژگی این دوره نامیده‌اند، در نظر بگیریم، می‌بینیم که در همین دوره رساله‌ی معروف «مساله فی العمل مع السلطان» مرحوم سید مرتضی علم الهدی وجود دارد که سراسر این رساله، توجه به حوزه‌ی سیاست و حکومت و طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی است. چگونه می‌توان ادعا کرد که تا قرن دهم و تا زمان مرحوم محقق کرکی فقه شیعه شخصی و خصوصی است؟ این تقسیم‌بندی‌ها بیش از آن‌که تاریخی باشد، فراروایت شبه تاریخی است که هیچ مبنایی ندارد.

#### فرآیند تطور فقه معاصر

فرآیندی که از میرزای شیرازی<sup>(۶)</sup> و مکتب سامرا شروع شد و به امام خمینی<sup>(۷)</sup> و مکتب قم رسید، نه تنها بر عمق و اصالت فقه گذشته‌ی شیعه صحه گذاشت، بلکه شیوه‌های استنباط فقه - علی‌الخصوص در حوزه‌ی سیاسی و اجتماعی - صریح‌تر، خواندنی‌تر و اساسی‌تر ساخت و فقه را هر چه پیش‌تر در معرض پاسخ‌گویی به مسائل مبتلابه جامعه قرار داد. شش ویژگی بنیادی برای مکتب امام خمینی<sup>(۷)</sup> می‌توان برشمرد که در مکاتب گذشته کمتر وجود داشته است:

- ۱- اصالت و پای‌بندی به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی فقه سنتی،
- ۲- نفوذ عمیق در لایه‌های اجتماعی،
- ۳- تمایل اساسی و نظام‌مند به پاسخ‌های اجتماعی و سیاسی، درگیری عینی و عملی با زبان زمانه و اتخاذ روش انتقادی نسبت به وضع موجود،
- ۴- داشتن نظریه‌والگویی سیاسی برای جایگزینی وضع موجود،
- ۵- پیوند تاریخی با میراث فقهای پیشین امام خمینی<sup>(۷)</sup> مفهوم فقه به‌مثابه آگاهی از تکالیف فردی (نه شخصی) را ارتقاء بخشید و آشنایی با حقوق فردی و اجتماعی را عمیقاً به حوزه‌ی فقه وارد کرد و این کار سترگی بود. نظام

جمهوری اسلامی که بر مبانی نظری ولایت فقیه پایه‌ریزی شده است، گران‌قدرترین دستاورد امام خمینی<sup>(۷)</sup> در فقه است.<sup>۱</sup>

#### نسبت میان فقه سیاسی با کلام سیاسی، عرفان سیاسی، فلسفه سیاسی و ...

سویژه و ابژه کردن مفاهیم دینی چندان کار صحیحی نیست و به‌نظر می‌رسد این کار، بازی کردن در فضایی باشد که ایجادکننده‌ی آن غربی‌ها هستند و تا زمانی هم که در آن فضا و با آن ابزار و آلات بازی می‌کنیم، نتیجه و حاصلش همین تفکیک‌هاست: فقه سیاسی و رابطه‌اش با اندیشه‌ی سیاسی، تفکیک‌ش از فلسفه‌ی سیاسی یا کلام سیاسی.

اصولاً نگاه به کلیه‌ی معارف حوزه‌ی دین و در کنار این‌ها به فقه به‌عنوان یک دانش و معرفتی که برآمده از فضای تفکری و فرهنگ دینی باشد و یا به‌عنوان یک مقوله‌ی حوزه‌ی معرفت‌شناسی صحیح نیست. انسان‌ها یک سری تصاویری دارند و با همین تصاویر زندگی می‌کنند و با این تصاویر به علم، هستی و به تاریخ نگاه می‌کنند. انسان‌ها روابط خودشان را این‌گونه تنظیم کرده و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. اساساً این حوزه، حوزه‌ی دانش ذهنی نیست، بلکه نوعی زندگی است. در این حوزه چند مدل وجود دارد. این یک خطای بزرگ است که عده‌ای انجام می‌دهند و مقوله‌هایی مانند فقه، کلام، فلسفه، حدیث، معرفت‌شناسی و همه‌ی چیزهایی که با آن‌ها درگیریم را به‌عنوان مقوله‌ی معرفتی می‌بینند و بعد چون خودشان این‌ها را محصول تفکر و ذهن خودشان می‌بینند، یک تصویری از آن درست می‌کنند؛ یعنی تحت سیطره‌ی خودشان درمی‌آورند؛ بعد سعی می‌کنند بین این تصویر با سایر مقولات رابطه‌ای برقرار کنند؛ این بلایی است که بعد از انقلاب بر سر بعضی از مفاهیم آوردند.

البته اگر به این مقولات از زاویه‌ی ذهن امام خمینی<sup>(۷)</sup> نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که اصطلاح فقه سیاسی به این معنا نیست که فقهی غیر سیاسی هم وجود دارد. پاسخ ملاصدرا جالب است به یک سوال. وقتی از ملاصدرا این سوال را می‌پرسند که: چرا در میان همه‌ی علمای اسلام، از عارف حکیم فیلسوف و متکلم، به فقیه و فقه احترام بیشتری می‌گذارند و او را صاحب اجر و قرب بیش‌تری می‌دانند؟ می‌گویند به این دلیل که او، داعیه‌ی فقیه بودن را دارد (البته قبلاً در فرهنگ اسلامی، فقه یک دانش خاص نبود؛ بلکه فهم عمیق دین بود و فقیه در همه‌ی حوزه‌ها فهم عمیق می‌کرد). منظور ملاصدرا این است که آن کسی که فهم عمیق می‌کند، یک نسبتی دارد که دیگر علما این فهم عمیق را لزوماً نباید در همه‌ی مسائل دین داشته باشند و آن این است که آن کسی که فقیه شده است، فضای زندگی مسلمانان را نگه می‌دارد. در این فضا، فقیه باید برای هر آن‌چه طرح می‌شود، پاسخ داشته باشد. یک اصطلاح صدرایی می‌گوید فقیه باید فضای زندگی مسلمانان را نگه دارد. در حالی که بقیه این‌گونه نیستند. فیلسوف با کل این فضا سروکار ندارد. ممکن است متکلم با همه‌ی این فضا سروکار نداشته باشد. متکلم، مفسر، ادیب و... وظیفه ندارد همه‌ی فضای زندگی را نگه دارد. انسان‌ها در فضای زندگی با خیلی از مقولات ارتباط پیدا می‌کنند که پاسخ به آن‌ها، وظیفه‌ی فقیه است. سایر معارف ذیل این فضا می‌توانند رشد کنند. ■

#### دو نگاه

ادعای فقه آن نیست که دوره‌ها ذاتی آن هستند؛ بلکه این ما هستیم که با مطالعه‌ی تاریخ این فرآیند، چنین دسته‌بندی‌هایی را انجام می‌دهیم

#### پی‌نوشت:

۱- مشخصه‌های این مکتب و تفاوت‌های آن را با دو مکتب دیگر در کتاب «رهیافتی بر مبانی مکتب‌های سیاسی شیعه» و سرمقاله‌های فصل‌نامه پانزده خرداد مورد بحث قرار گرفته است.